

## پرونده انقلاب فرهنگی اسلامی

توضیح نیلگون – دو مقاله زیر از روزنامه هم میهن گرفته شده است. اهمیت آنها در نامهایی است که در آن ها برده شده و نقشی که این افراد در «انقلاب فرهنگی اسلامی» داشته اند. بهترین تحلیل تاکنون از معنی اجتماعی و سیاسی «انقلاب فرهنگی اسلامی» را آرامش دوستدار در مصاحبه اش با نیلگون ارائه کرده است:

[http://www.nilgoon.org/articles/Dustdar\\_interview\\_Feb2006.html](http://www.nilgoon.org/articles/Dustdar_interview_Feb2006.html)

حال می بینیم که همه تبهکارانی که در این جنایت بزرگ سهم بوده اند (فصل کثیف دیگری از تاریخ ربع قرن اخیر، که وزن اخلاقی آن به هیچ وجه کمتر از قتل های زنجیره ای یا کشتار زندانیان سیاسی نیست) انگشت اتهام را به سوی دیگری نشانه گرفته است. ما این دو نامه را به خاطر اسامی جانمایی که در آنها آورده شده («روشنفکر»، «فیلسوف»، «دکتر»، «مهندس»)، از جمله نویسندگان خود این دو نامه، در اینجا دوباره به چاپ می رسانیم.

منبع:

<http://ham-mihan.org/Released/86-04-02/339.htm#3975>

## پرونده انقلاب فرهنگی

### پاسخ صادق زیبا کلام به عبدالکریم سروش

صادق زیبا کلام: در بازگشایی پرونده انقلاب فرهنگی توسط دکتر عبدالکریم سروش مطالبی درباره برخی افراد گفته شد که اعتراض آنان را برانگیخت.

گرچه بهتر بود این گفت و گو در محیطی دوستانه و رودررو به سرانجام می رسید اما هم میهن به احترام حق پاسخ گویی آنان بی هیچ داوری پاسخ ها را منعکس می نماید. با این اعتقاد که جامعه ما بیش از هر چیز نیاز به تمرین گفت و گو و تبادل افکار دارد.

قبل از پرداختن به پاسخم به مطالب جناب آقای دکتر سروش ذکر چند نکته را به صورت علیحده ضروری می‌دانم.

۱- آقای سروش فرموده بودند که بنده ادعای نمایندگی دولت موقت در کردستان را کرده بودم و وقتی که این ادعا با تردید و انکار مواجه شد از اثبات در ماندم. ایشان این را حجتی بر «ناصادق» بودن بنده گرفته‌اند.

بنده تصویر دو نامه رسمی را که اولی تقاضای همکاری دولت موقت از دانشگاه تهران در خصوص این حقیر است و نامه دوم حکم رسمی نمایندگی از سوی دولت موقت برای رسیدگی به امور منطقه کردستان است، را ضمیمه کرده‌ام و استدعا دارم که هر دو را درج کنند.

۲- من در سال ۱۳۶۳ مربی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم و برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا در انگلستان خواهان تغییر از فنی به علوم انسانی بودم که وزارت علوم موافقت نمی‌کرد. قرار شد که وزارت علوم این تقاضا را از ستاد انقلاب فرهنگی استعلام کند و چنانچه اعضا ستاد موافقت کردند وزارت علوم مجوز تغییر رشته را صادر کند.

در آن مقطع، مسوولیت اصلی ستاد برعهده جناب سروش، دکتر علی شریعتمداری و حجت الاسلام دکتر احمد احمدی بود. دکتر شریعتمداری و احمدی مخالفت کردند اما سروش موافقت کرد. از آنجا که اعتبار ایشان بیش از سایرین بود، وزارت علوم موافقت کرد. من تا زنده هستم خود را مدیون دکتر سروش از این بابت می‌دانم.

۳- من هرگز نقش یا سمت رسمی در ستاد انقلاب فرهنگی نداشتم. کسی که صورتش را با تیغ ژیلت اصلاح می‌کند، قطعا در دهه ۱۳۶۰ نمی‌توانسته در ستاد انقلاب فرهنگی جایگاه و پست یا مقامی داشته باشد اما به صورت دیگر، یعنی به راه‌انداختن موج، من نقش داشته‌ام.

در سال‌های ۵۹-۱۳۵۸ من سخنرانی‌ها و یادداشت‌های زیادی تحت عنوان «ضروت انقلاب فرهنگی» داشته‌ام که برخی از آنها در مطبوعات آن روزها چاپ شده‌اند.

شاید بد نباشد برای تنویر افکار عمومی و اینکه بحث‌هایی که آن روزها مطرح بود از چه سخی بودند، «هم‌میهن» برخی از آنها را چاپ کند.

صحبتی هم که پیرامون «حلالیت از مردم در خصوص نقش در جریان انقلاب فرهنگی» در سال ۱۳۷۷ و در جریان برگزاری بزرگداشت ۱۶ آذر که دفتر تحکیم در دانشگاه تربیت مدرس برپا کرده بود داشتم منعطف به آن نقش می‌باشد.

۴- جریان انقلاب فرهنگی به تعبیر امروزه یک «گفتمان» بود. یعنی رودخانه‌ای که از جریانات و تفکرات مختلفی شکل گرفته بود.

تغییر در نظام آموزشی کشور، تلاش در جهت تولید علم در دانشگاه‌ها، سوق دادن دانشگاه‌ها به سمت پژوهش و مطالعات بنیادی به جای محور قراردادن صرف تدریس، رفتن به سمت و سوی مباحثی چون توسعه ملی یا بومی، تکنولوژی مناسب (Appropriate technology) تلاش دانشگاه در مسیر عدم وابستگی کشور به غرب، اسلامی کردن دروس انسانی تا تصفیه دانشگاه از اساتید و دانشجویان مخالف، منتقد، ناراضی، دگراندیش و غیر مسلمان صرف نظر از درست بودن یا غلط بودن اهداف فوق صرف نظر از قابل تحقق بودن برخی از آنها (همچون اسلامی کردن دروس انسانی) تنها خواسته و هدفی که تحقق یافت صرفاً تصفیه دانشگاه از اساتید و دانشجویان از نظر حکومت «معاند» بود.

آنچه کلیه جریانات درون «گفتمان انقلاب فرهنگی» (از جریانات اسلامی گرفته تا ملی - مذهبی‌ها تا مارکسیست‌ها و همه) بر روی آن توافق داشتند تعطیلی دانشگاه‌ها بود ستاد انقلاب فرهنگی هم به حکم مرحوم امام تشکیل شد برای تحقق آن اهداف و نه آنگونه که دکتر سروش ادعا می‌کند، برای بازکردن یا نوگشایی دانشگاه‌ها.

اما برویم سراغ اصل مطلب: دکتر سروش خصوصیت جالبی دارند که خلاصه می‌شود در بی‌مقدار و بی‌ارزش دانستن مخالفان‌شان. هرکس که به ایشان جسارت کرده و سرسوزنی مخالفت نموده و بگوید بالای چشمان ایشان ابروست با توپخانه‌ای از ادبیاتی روبه‌رو می‌شود که کمترین آنها «نادرستی»، «ناصادقی»، «زشتی»، «جهالت» و ... است چرا که ایشان خود را حقیقت مطلق و مطلق حقیقت می‌پندارد.

آنان که آشنایی با تاریخ دارند آگاهند که وقتی چنین انسان‌های خودمحور و خود بزرگ‌بینی به قدرت رسیده‌اند چه بر سر مردمان آن قوم رفته است.

خیلی دور از ذهن نیست انسانی که کوچکترین انتقاد و خرده‌گیری را بر نمی‌تابد با مخالفان، منتقدان، معترضان، ناراضیان و دگران‌دیشان چه خواهد کرد. در مصاحبه‌شان نیز هر کس که جرات کرده و ایرادی یا انتقادی به مشارالیه نسبت داده، یا متهم به لاف‌زنی و دروغ‌پردازی شده (این بنده حقیر) یا اشتباه می‌کند و دچار فراموشی شده (دکتر ناصر کاتوزیان) یا خاک در چشم حقیقت می‌باشد دکتر (محمد ملکی) چرا که دکتر سروش به زعم خودشان (و البته روزنامه هم‌میهن) به جز تلاش در بازگشایی دانشگاه‌ها و جلوگیری از ضرر و زیان، نقش دیگری نداشته، تصفیه اساتید هم اساسا به ستاد مربوط نمی‌شده، اگر هم ستاد نقشی می‌داشته این اعضای دیگر ستاد همچون دکتر علی شریعتمداری، حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی، جلال‌الدین فارسی، دکتر مهدی گلشنی، دکتر محمدعلی نجفی، مرحوم حجت‌الاسلام مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی و دیگران بوده‌اند.

دکتر سروش (به گفته خودش) از خارج آمده بوده و اساسا نمی‌دانسته در دانشگاه‌ها چه می‌گذشته و برای آنکه پشت درهای بسته تصمیم‌گیری صورت بگیرد، مرتبا به دیدار اساتید و دانشگاه‌ها می‌رفته. فقط دفعتا خبردار می‌شود که وزارت علوم که دکتر نجفی مسوولیت آن را برعهده داشته ۷۰۰ استاد را تصفیه کرده است.

این خیلی جالب است و عبرت آموز که سروش دکتر محمدعلی نجفی را که در دهه ۱۳۶۰ عهده‌دار وزارت علوم بوده را به عنوان مسوول تصفیه‌ها در کرسی اتهام قرار داده اما دکتر مصطفی معین را که از سال ۱۳۶۲ به عنوان نماینده امام در ستاد انقلاب فرهنگی بوده و از سال ۱۳۶۸ نیز وزیر علوم در دولت آقای هاشمی‌رفسنجانی بوده و قطعا نقش به مراتب بنیادی‌تری از محمدعلی نجفی در تمامی جریان‌ات انقلاب فرهنگی داشته را نمی‌بینند.

ایضا تلاش در نشان دادن اینکه یک برنامه‌هایی برای بستن دانشگاه‌ها بوده که آقایان هاشمی‌رفسنجانی و آیت‌الله خامنه‌ای از آن اطلاع داشته‌اند اما سروش کاملا «معصوم و بی‌گناه» است در جریان آن مسائل پشت‌پرده نبوده ایضا تلاش در مقصر نشان دادن هاشمی‌رفسنجانی برای ممانعت از تدریس ایشان در دانشگاه.

پذیرفتن اینها نه از فردی که یکی از مسوولان ستاد انقلاب فرهنگی بوده بلکه حتی از یک فرد عادی که در دهه ۱۳۶۰ صرفاً در ایران زندگی می کرده و در جریان تحولات دانشگاه بوده اگر نگوییم غیرممکن که حداقلش آن است که خیلی ثقیل است.

این خیلی ثقیل است که انسان بتواند بپذیرد که دکتر سروش که با دانشگاه حشر و نشر داشته در دهه ۱۳۶۰ روحش هم خبردار نبوده که چه اتفاقاتی دارد می افتد و چگونه صدها استاد و هزاران دانشجو از دانشگاه‌های کشور اخراج شده‌اند و امروز مدعی شود که اولاً ستاد این کارها را نمی کرده، ثانیاً اگر هم ستاد می کرده من در جریان نبوده‌ام، ثالثاً چرا نمی روید از دیگران هم سوال کنید و رابعاً چرا کارهای مثبت و ارزنده من را نمی بینید و مطرح نمی کنید؟

خامساً منتقدان را به دروغ گویی و غیره متهم می سازید؛ سادساً به جای برخورد صادقانه با گذشته، همچون پاره‌ای از مسوولان منتقدان را متهم می کنید که «به چشم داشت پاداش، سخنان دروغی را تکرار می کنند و متأسفانه مطبوعات هم آنها را چاپ می کنند.»

آقای دکتر سروش، کدام روزنامه مطالب دکتر ملکی یا دکتر کاتوزیان پیرامون شما را منتشر ساخت و کدام یک از روزنامه‌های اصلاح طلب و دگراندیش، کوچکترین مطلب و اظهارنظری از شما را با عکس و تفصیلات درج نکرد؟

فقط یک بار دیگر به سرمقاله روزنامه «هم میهن» در همان روزی که مصاحبه شما را چاپ کرد نگاهی بیندازید تا ببینید چگونه سره و ناسره، حق و ناحق را دارند به هم می بافند تا خدش‌های به شخصیت شما وارد نشود. آن سرمقاله در دفاع و حمایت از شما آنقدر به ابتدال رفته که حتی آنچه شما در همان مصاحبه تلویحاً پذیرفته‌اید را سعی می کند از ساحت وجود شما مبری سازد.

فرموده‌اید «انقلاب فرهنگی نزاعی میان جناح‌های مختلف در دانشگاه بود و هر کدام می خواستند که دانشگاه را به نفع خود مصادره کنند و ...» آیا به راستی اینچنین بود؟ اگر حکایت انقلاب فرهنگی چنین می بود، یعنی دعوای قدرت بود، چرا شما حکم مرحوم امام خمینی را پذیرفتید؟

چرا خودتان از آن دعوای قدرت به قول خودتان کنار نکشیدید؟ به علاوه اینکه انقلاب فرهنگی، دعوای قدرت بوده را جنابعالی چه زمانی ملتفت شدید؟ آیا در سال‌های نخست انقلاب فرهنگی که آن همه پیرامون مسائل دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی گفتید، نوشتید و اینجا و آنجا سخنرانی می‌کردید، معتقد بودید که کل آن برنامه یک جنگ قدرت است؟

فرموده‌اید که گزارشات، اطلاعات و آمار اساتید تصفیه شده در اختیار ما نبود. زهی افسوس که اینچنین قلب واقعیت می‌کنید و برای تبرئه خود پا به روی هر حق و حقیقتی می‌نهد.

در همان مصاحبه از ملاقات‌ها و مراجعات دانشگاهیان به ستاد و دیدار با شما و دیگر اعضای ستاد گفته‌اید. آیا در آن ملاقات‌ها اساتید شکایت از اخراج خودشان و همکارانشان نمی‌کردند؟

آیا مطبوعات منظم اخباری مبنی بر اخراج اساتید درج نمی‌کردند؟ اگر شما علم و اطلاعی از تصفیه‌ها نداشتید چگونه در بخش دیگر مصاحبه فرموده‌اید که «ربانی املشی مسوول روحانی تصفیه استادان بودند»؟ اگر ستاد علم و اطلاعی از اخراج‌ها نداشت، چگونه پس ادعا کرده‌اید که «آقای احمد احمدی و آقای فارسی از موافقان شدید تصفیه‌ها در دانشگاه‌ها بودند»؟

نخستین امواج تصفیه از دانشگاه علم و صنعت آغاز شد. **دکتر اسرافیلیان**، رئیس دانشگاه از تمدید قرارداد اساتید حق‌التدریس امتناع ورزید. سپس **دکتر سید کمال‌الدین نیک‌روش**، رئیس دانشگاه پلی‌تکنیک، آن سیاست را در پلی‌تکنیک دنبال کرد.

بعد نوبت به **دکتر حسن عارفی** رسید که علاوه بر ریاست دانشگاه تهران، وزیر علوم هم بود. تا پایان سال ۱۳۵۹ صدها استاد که قرارداد همکاری‌شان با دانشگاه‌ها تمدید نشده بود، از دانشگاه‌ها کنار گذارده شده بودند.

پزشکان و اساتیدی که در رشته‌های فنی و علوم تخصص داشتند عموماً راهی غرب شدند، اما اساتید بیکار شده در علوم انسانی با مشکلات بنیادی مواجه شدند. بعد **دکتر عارفی** در اقدامی انقلابی، تمامی بورس‌های خارج از کشور را قطع نمود. بورسیه‌ای بود که چند ماه بیشتر تا پایان کارش نمانده بود؛ بورسیه‌ای بود که فی‌المثل دو یا سه سال از کارش مانده بود، جملگی می‌بایستی به کشور بازمی‌گشتند.

درحالی که مطبوعات هر روز اخبار این اتفاقات و تصمیمات را چاپ می کردند؛ درحالی که والدین بورسیه های خارج از کشور هر روز به وزارت علوم، نخست وزیری، مجلس و هر کجای دیگر که به عقلشان می رسید رجوع می کردند؛ درحالی که اساتید بیکار شده منظم صدای اعتراض خود را در مطبوعات منعکس می ساختند، چگونه می شود پذیرفت که شما آقای سروش در جریان این تحولات نبودید؟

من در فاصله مهر ۱۳۶۰ تا مهر ۱۳۶۳ مدیرکل روابط بین الملل دانشگاه تهران بودم و شاهد تصفیه منظم اساتید دانشگاه. در سال ۱۳۶۳ آماری تهیه کردم از اساتید تصفیه شده دانشگاه تهران. در میان تصفیه شده ها (اگر درست یادم مانده باشد) حدود ۸۰ تن از اساتید دانشکده پزشکی بودند و بسیاری از آنان در حرفه و تخصصشان انصافا جزو بهترین ها بودند.

از مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر، تقاضای وقت کردم و به همراه دکتر ابوالقاسم گرگی، دکتر علی شیخ الاسلامی رئیس دانشکده ادبیات و پیش نماز دانشگاه؛ دکتر علی افروز و یکی، دو استاد دیگر آن لیست را به آقای موسوی ارائه دادم و گفتم آیا درست است که این همه استاد تصفیه شوند؟

آن لیست را با یادداشتی که روی آن گذاردم برای جملگی مسوولان نظام و ستاد انقلاب فرهنگی ارسال داشتم. آن لیست را بعدا یکی از گروه های مخالف نظام چاپ کرده بود؛ آن وقت چگونه می شود که شما در ستاد خبر از این مسائل نداشته باشید؟

آقای سروش، هیچ کس نمی گوید که شما این بلاها را بر سر دانشگاه آوردید. سهل است که هیچ کس نمی گوید شما با این تصفیه ها موافق بودید. البته شما با بری دانستن خود از همه آن اتفاقات، درعین حال می خواهید تسویه حساب سیاسی هم با عده ای کرده و آنان را مقصر در این قضایا جلوه دهید.

اما آقای سروش آن ۵۰۰ یا ۷۰۰ نفر یا حتی یک نفر استاد به همراه هزاران دانشجو را نه شما تصفیه کردید، نه هیچ یک از افراد و چهره هایی که در مصاحبه تان خواسته اید مقصر قلمداد کنید.

تصفیه ها را همان نیروها و جریاناتی انجام دادند که جلوگیری از تدریس شما در دانشگاه کردند؛ که سیدحسین نصر و ناصر کاتوزیان را اخراج کردند؛ که اگر امروز هم بتوانند همان داستان را تکرار خواهند کرد. بعید به نظر می رسد که شما اینها را ندانید.

درعین حال تلاش کرده‌اید که مسوولیت جلوگیری از تدریستان را بر گردن هاشمی رفسنجانی بیندازید و مسوولیت اخراج سیدحسین نصر را بر گردن دکتر ملکی. سبحان‌الله!! پرسش اساسی این است که دکتر عبدالکریم سروش در زمانی که این بی‌عدالتی‌ها را ناظر بود چه کرد؟

واقعیت آن است که آقای سروش، شما به جز سکوت، سکوت و باز هم سکوت هیچ کار دیگری نکردید. هیچ کس نمی‌گوید که دکتر سروش آن تصفیه‌ها را می‌کرده؛ سهل است که هیچ کس نمی‌گوید که دکتر سروش لزوماً با آن تصفیه‌ها همراه بوده، نه آقای سروش، مغلطه نکنید. هیچ کس شما را متهم به اعمال خلاف نمی‌کند. سوال چیز دیگری است؛ سوال آن است که شما وقتی آن تصفیه‌ها را می‌دیدید، چه کردید؟

سوالی که رادیوفردا از من کرد دقیقاً همین بود: واکنش دیگر دکتر سروش در میان آن تصفیه‌ها چه بود؟ به نظر شما من چه می‌بایستی می‌گفتم؟

می‌رسیم به پرسش سخت؛ چرا رادیوفردا می‌پرسد که دکتر سروش در آن وانفسا چه می‌کرد؟ چرا نمی‌پرسد که علی شریعتمداری، حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی، جلال‌الدین فارسی یا دکتر مهدی گلشنی در آن وانفسا چه می‌کردند و واکنش‌هایشان چه بود؟

چرا فقط می‌پرسند که دکتر سروش چه می‌گفت و واکنشش چه بود؟ پاسخ آقای سروش آن است که عده‌ای علیه ایشان به توطئه برخاسته‌اند و خطی از جایی دارد می‌آید و کسانی از جمله راقم این سطور به واسطه پاداش، داریم بحث را به گونه‌ای مطرح می‌کنیم که برسد به سروش و او را بدنام کنیم. نه آقای سروش، دست کم شما دیگر از پارادایم دیدن ردپای انگلستان و دشمن در هر پدیده‌ای بیاید بیرون.

پاسخ خیلی ساده است. رادیوفردا دشمن شماست نه این بنده حقیر که همواره خود را مدیون شما می‌دانم، آنقدر نمک به حرام نیستم که اگر چنین طرحی علیه‌تان باشد در آن شرکت کنم. نه مشکل در جای دیگری است. آن چهره‌ها و شخصیت‌های دیگر هیچ کدام «فرشته» نیستند.

اما یک تفاوت مهم با شما دارند. دکتر مهدی گلشنی یا دکتر احمد احمدی یا جلال‌الدین فارسی امروز هم همان نظرات دهه ۶۰ را دارند. آنان نه هرگز گفتند که ما طرفدار پلورالیسم، جامعه مدنی، دموکراسی و

آزادی اندیشه هستیم و نه از هیچ‌یک از مطالب دیگری که شما خود را به آنها پای‌بند می‌دانید، طرفداری می‌کنند.

دکتر گلشنی یا جلال‌الدین فارسی کی گفتند که ما طرفدار آزادی عقیده و دموکراسی هستیم که کسی از آنان پرسد پس شما در دهه ۶۰ چه می‌کردید؟

اما اشکال اساسی در مورد شما آن است که آنچه شما امروز مدعی آن هستید، در ذهن مخاطب‌تان به طور طبیعی این پرسش را ایجاد می‌کند که کسی که اینچنین طرفداری از آزادی، ایمان، عرفان، عشق، تکثر حقیقت و... می‌نماید ۲۰ سال پیش که آن تصفیه‌ها در مملکتش اتفاق می‌افتاد، کجا بود؟

اصل نامه‌های ذیل موجود است:

جناب آقای دکتر محمد ملکی مدیریت محترم دانشگاه تهران

بدینوسیله درخواست می‌شود که چون به وجود آقای مهندس صادق زیباکلام مفرد برای انجام پاره‌ای از خدمات در نخست‌وزیری، قسمت معاونت امور انقلاب احتیاج می‌باشد، لذا در صورت امکان موافقت فرمایند ایشان به عنوان ماموریت در اختیار نخست‌وزیری قرار گیرند.

معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب دکتر ابراهیم یزدی

آقای مهندس صادق زیباکلام به شما ماموریت داده می‌شود برای رسیدگی به مشکلات هموطنان کرد، به منطقه کردستان و آذربایجان غربی عزیمت نمایید.

امید است مقامات محلی نهایت همکاری را در این ماموریت با شما به عمل آورند.

ابراهیم حکیمی رئیس دفتر نخست‌وزیر

-----

## پرونده انقلاب فرهنگی

### پاسخ محمد ملکی به عبدالکریم سروش

دکتر محمد ملکی: روزنامه‌نگار جوان آقای رضا خجسته‌رحیمی از من خواست تا به مناسبت سالگرد به اصطلاح انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه‌ها به چند سوال او پاسخ گویم. این کار انجام شد و گفت‌وگوی ما سروپاشکسته و حتی با تغییر نام‌ها منتشر شد.

گله‌ای از او ندارم که در مضیقه سیاست‌های روزنامه اهل بقاست. اما چند روز بعد در روزنامه «هم‌میهن» با تزئین عکس بزرگ دکتر سروش در صفحه اول، مقاله‌ای و مصاحبه‌ای با ایشان منتشر شد که موجب شگفتی بسیاری شد.

مطالبی در مصاحبه آمده بود که به هیچ‌وجه در شأن دکتر سروش که ما می‌شناختیم نبود.

ای کاش به جای آن همه صغری و کبری بافتن و متهم ساختن این و آن، این شهادت را از خود نشان می‌دادند که بعد از آنکه فرمودند: «من به دلیل اینکه تازه از خارج برگشته بودم و اصلاً از اوضاع دانشگاه‌ها خبری نداشتم اساتید را نمی‌شناختم و معمولاً در این جلسات حرفی نمی‌زدم و گوش می‌کردم تا از مجموع صحبت‌ها قضایا برای من روشن شود.» (عین فرمایشات ایشان منتشر شده در روزنامه هم‌میهن)

در ادامه می‌فرمودند من در پذیرش این کار اشتباه کردم و اشتباهم را به عنوان یکی از اعضای ستاد می‌پذیرم. اینکه ستادی برای بازگشایی دانشگاه تشکیل شده بود و سخن‌هایی از این سنخ کار ایشان را مشکل‌تر می‌کند آن‌گونه که جناب محمدعلی نجفی، وزیر علوم وقت در پاسخ خود در روزنامه هم‌میهن مطالبی گفت که تا حدودی روشن‌گرانه بود.

من با توجه به اینکه شخصاً قصد نداشته‌ام که فرصت‌طلبان را از انتقاد نیروهای مغضوب به یکدیگر خوشحال کنم، مدت‌هاست که در جریان ذکر وقایع انقلاب فرهنگی نامی از دکتر سروش و انتقادهای وارده به ایشان به طور جدی نمی‌بردم.

اتفاقاً سوالی که مصاحبه‌کننده درباره آقای دکتر سروش و مواجهه با ایشان در ستاد انقلاب فرهنگی از من پرسید را مختصر پاسخ دادم و بدان پرداختم تا دیگران سوءاستفاده نکنند، زیرا به هر حال ایشان را با تمامی

انتقادات، امروز در زمره مغضوبین می‌دانم و قصد تخریب ایشان را نداشته‌ام، اما دکتر سروش در مصاحبه اخیر ادعاهای عجیبی کرده‌اند و سکوت امثال من را حمل بر قبول مدعیات تکراری خویش فرض کرده‌اند.

جناب آقای خجسته‌رحیمی نیز سرمقاله‌ای احساساتی در باب حاشیه‌نشینی استاد نوشته‌اند در حالی که اغراق در معنویت ایشان نمی‌تواند حجابی بر غرور یک فیلسوف در مواجهه با دیگران و گذشته خویش باشد.

نویسنده جوان خوب است بداند که آقای سروش حتی «حاشیه‌نشینی در راحت» را بسیار دیرتر از دیگرانی تجربه کرده‌اند که «حاشیه‌نشینی در اسارت» را سال‌ها چشیده‌اند. از این جهت در ادامه توضیحاتی را درباره مطالب ذکر شده در مصاحبه آقای دکتر سروش با احترام به ایشان عرض می‌نمایم:

۱- از قول جناب دکتر سروش نوشته شده است که «من تازه از خارج برگشته بودم و اصلاً از اوضاع دانشگاه‌ها خبری نداشتم، اساتید را نمی‌شناختم و معمولاً در این جلسات حرفی نمی‌زدیم و گوش می‌کردم تا از مجموع صحبت‌ها قضایا برای من روشن شود.

آقای ملکی تقریباً تمام جلسه را در اختیار گرفت و سخنرانی مفصلی درباره حقیقت انقلاب در علم و انقلاب در فرهنگ آن هم از موضع تندرمانه چپ کرد و یک ذره شفقت نسبت به اساتید در صحبت‌های او نبود». این فرموده ایشان این سوال را برایم ایجاد کرده که: شما که تازه از خارج برگشته بودید و اصلاً از اوضاع دانشگاه‌ها خبری نداشتم، اساتید را نمی‌شناختم، چرا به قول خودتان ماموریت بازگشایی دانشگاه‌هایی را که با آن وضع بسته بودند، پذیرفتید. شما که عالمانه به مسائل نگاه می‌کنید آیا پذیرش مسوولیت کاری را که در حد اطلاع و دانش شما نبود، صحیح می‌دانید؟

۲- مرتب در مصاحبه تکرار می‌کنید چرا از بین اعضای ستاد انقلاب فرهنگی فقط من را مورد نقد قرار می‌دهید؟ می‌دانید چرا؟

برای اینکه شما هم استاد دانشگاه بودید، هم فیلسوف و هم علم‌شناس. کسی از **جلال‌الدین فارسی** که به قول شما سروسری هم با **لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی تهران** داشت یا **ربانی املشی** (مسوول روحانی تصفیه استادان) یا **دکتر شریعتمداری و حسن حبیبی و باهنر** انتظار آن را نداشت در برابر آن اخراج‌ها و دستگیری‌ها و مقابله با دانشجویان و استادان به اعتراض برخیزند.

توقع از شما بود، ولی با کمال تاسف تا این لحظه یک اعتراض جاندار نسبت به وقایع آن دوره کسی از شما نشنیده است.

۳- قصه اخراج دکتر نصر و همدلی جدید عده‌ای از اصلاح‌طلبان با سلطنت‌طلبان اسلامی! در جست‌وجوی علت اخراج ایشان و نقش اینجانب در این مساله نیز کشف جدید است که فرصت‌طلبان اصلاحاتی برای توجیه اشتباهات تاریخی خود به آن دست یافته‌اند.

دکتر سروش نیز که به تازگی با دکتر نصر دست به یقه کلامی شده بود، توضیحات اینجانب را «توجیه» خوانده است. اگرچه اخراج دکتر نصر به بنده ارتباطی نداشت و دستور و تصمیم‌گیری شورای انقلاب بود لیکن ماهیت اخراج ایشان نیز با تصفیه استادان و دانشجویان در انقلاب فرهنگی که بنده با آن مخالف بودم، کاملاً متفاوت بود.

از آقای سروش و دیگر معترضین به اخراج دکتر نصر تقاضا می‌کنم لیست اخراجی‌های وابسته به رژیم شاهنشاهی که بلافاصله پس از انقلاب انجام شد و لیست استادان پاکسازی شده پس از انقلاب فرهنگی که وظیفه‌اش اسلامی کردن دانشگاه بود را منتشر کنند تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

اخراج وابستگان و عوامل یک رژیم سرکوبگر ساقط شده با رعایت شواهد و قواعد، بسیار متفاوت است از اخراج و تصفیه صدها استاد و دانشجویی که خود با رژیم شاهنشاهی در راه انقلاب مبارزه کرده بودند و تنها به دلیل دگراندیشی و مخالفت با تفکر حاکم از دانشگاه اخراج می‌شدند.

اگر گفته‌های من در مورد چگونگی اخراج دکتر نصر که متأسفانه کاملاً دست و پاشکسته در هم‌میهن منتشر شد «توجیه» است، آیا این گفته شما که چندین بار تکرار شده که مسوولیتی در تعطیلی دانشگاه‌ها و اخراج هزاران استاد و دانشجو نداشته‌اید «توجیه» نیست؟

۴- نوشته‌اید: «در صحبت‌های ملکی یک ذره شفقت نسبت به استادان نبود.» از شما شنیدن چنین سخنی شگفت‌آور است. در آن جلسه من و تعدادی از استادان سرشناس دانشگاه آمده بودیم تا به شما و همکارانتان بگوییم اگر قرار است تغییری در دانشگاه‌ها داده شود این وظیفه شورای عالی دانشگاه‌هاست که منتخب دانشگاهیان هستند نه کسانی که از سوی احزاب حاکم برگزیده شده‌اند تا اهداف خود را که حذف استادان و دانشجویان دگراندیش و جذب خودی‌هاست در دانشگاه‌ها پیاده کنند.

ما به ستاد انقلاب فرهنگی آمده بودیم تا از حق مسلم استادان و دانشجویان در اداره دانشگاه‌ها دفاع کنیم. هرگز نیامده بودیم تا از کسانی که صلاحیت تصمیم‌گیری در مورد دانشگاه‌ها را نداشتند «شفقت» گدایی کنیم. شما در حضور استادان سرشناس مانند دکتر ناصر کاتوزیان و در دفاع از ستاد انقلاب فرهنگی به استادان توهین کردید و به آنها گفتید ما خودمان می‌دانیم چکار کنیم شما بروید پی کارتان.

حالا ادعا می‌کنید که در ستاد انقلاب فرهنگی فقط ناظر گفت و گوها بوده‌اید؟ در همین جا لازم است یادآور باشم آن روزها که شما به عنوان ایدئولوگ حکومت دینی را تئوریزه می‌کردید من به خاطر دفاع از دانشگاهیان در زندان بودم و با قبول همه مسوولیت‌ها مانع دستگیری حتی یکی از همکارانم در شورای عالی و شورای مدیریت دانشگاه شدم و شما در جواب دوستان آقای دکتر کاظم ابهری، استاد دانشکده فنی که از جنابعالی خواست با نزدیکی‌ای که به نظام داشتید در این مورد اعتراض کنید، گفتید: «هرکس خربزه می‌خورد پای لرزش هم باید بنشیند.»

کسی که با برنامه‌های حکومت مخالفت می‌کند طبیعی است چوبش را خواهد خورد. (به نقل شفاهی از دکتر کاظم ابهری، استاد سابق دانشکده فنی دانشگاه تهران و استاد فعلی یکی از دانشگاه‌های استرالیا)

۵- اعتراف به اشتباه کار مردان بزرگ است. به جای اینکه مرتب مسوولیت را به گردن این و آن بیندازید اعتراف کنید که به سهم خودتان در نتایج انقلاب فرهنگی دخیل بوده‌اید. این کار نشانه شجاعت و بزرگواری است و در گذشته بسیاری از «فیلسوفان حاشیه‌نشین» چنین کرده‌اند.

۶- شما در گفت و گویتان با روزنامه هم‌میهن در چند مورد استاد محترم جناب آقای دکتر ناصر کاتوزیان را دروغگو نامیده‌اید (دفاع با خود ایشان است) اما من به عنوان یک همکار دانشگاهی که ده‌ها سال است او را می‌شناسم، گواهی می‌دهم جز صداقت و شجاعت چیزی از او ندیده‌ام. اما در مورد دکتر صادق زیباکلام با تمام اختلافات مسلکی که با او دارم برازنده شما ندیدم که او را ناصداق بنامید.

او آنقدر صداقت داشت که به گناهان خود اعتراف کند، ولی شما همین کار کوچک را هم نکردید. شهادت می‌دهم آن روزها (۲۹ آذر تا ۲۳ دی ماه ۵۷) روزهای گرم انقلاب که شما در انگلستان مشغول تحقیق و تحصیل بودید، آقای زیباکلام در جمع ۸۰-۷۰ نفری استادان دانشگاه تهران با تحمل تمام

ناراحتی‌ها و خطر مرگ که استادان را تهدید می‌کرد در آن جمع حضور داشت و به مسوولیت خود عمل کرد و به عنوان یک معلم دانشگاه با دانشجویان و مردم همکاری می‌کرد و بین آنها بود. دستی از دور بر آتش انقلاب نداشت و تا حدودی به مسائل دانشگاه‌ها آشنا بود